

## فصلنامه علمی - تخصصی فرهنگ پژوهش

شماره ۲۸، زمستان ۱۳۹۵، ویژه علوم اجتماعی

### جایگاه علم دینی در تمدن اسلامی از منظر دکتر داوری اردکانی

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۷/۲۵

تاریخ تأیید: ۹۵/۱۱/۱۵

محمدسجاد صلاحی جهرمی\*

#### چکیده

مسئله اصلی این تحقیق فهم نسبت دو مقوله علم دینی و تمدن نوین اسلامی و همچنین بررسی و واکاوی جایگاه علم دینی در تمدن نوین اسلامی از منظر دکتر داوری اردکانی می‌باشد. دال مرکزی بحث پیرامون وضع بینابین جامعه‌ای است که در آن انقلاب اسلامی رخ داده است؛ جامعه‌ای که نه با سنت نسبت تام دارد و نه تجدد را به‌تمامه اخذ کرده است. در وضعیتی که انقلاب اسلامی داعیه تمدن‌سازی دارد، و از طرفی به دنبال نقشه علمی جامع کشور، پی‌ریزی و پرداختن به این نقشه، بدون داشتن افق و نگرش تمدنی امری آن‌چنان که باید نخواهد بود. این پژوهش به دنبال است که با پرسش اصلی از انقلاب اسلامی و چپستی مسیر بنای تمدن نوین اسلامی از نگاه دکتر داوری اردکانی، به نسبت علم دینی و تمدن حرکت کرده و پس از مشخص شدن این نسبت، ترسیم ایشان از نوع حرکت برای تمدن‌سازی را بدست آوریم و تحلیل کنیم. لذا در این پژوهش، به دنبال استفاده نظری و راهبردی از این نسبت برای آنچه اندیشه انقلاب اسلامی به‌عنوان افق خویش مطرح کرده است یعنی تمدن نوین اسلامی می‌باشیم. مدعای اصلی این پژوهش آن است که تا زمانی که عالم دینی نشود، علم دینی شکل نمی‌گیرد و تا پیش از آن تنها می‌توان از طلب علم دینی سخن به میان آورد و این طلب است که می‌تواند زمینه‌ساز ایجاد عالم دینی باشد.

**واژه‌های کلیدی:** علم غربی، علم دینی، عالم دینی، عالم غرب، تمدن غرب، داوری اردکانی.

\* دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و علوم اجتماعی دانشگاه باقرالعلوم (ع).  
پایان

## مقدمه

دکتر رضا داوری اردکانی یکی از اصلی‌ترین شاگردان سید احمد فردید است. در بسیاری از ابعاد تفکر، نمی‌توان هیچگونه فاصله‌ای میان تفکر فردید و داوری یافت. وجوه اشتراک تفکر داوری و فردید بسیار زیاد است. در تفکر داوری، همانند فردید، نگاهی به اندیشه هیدگر و تفسیر و بازخوانی آن وجود دارد. داوری تحت تاثیر هیدگر و گادامر است و در مسئله زبان نیز بسیار متأثر از ویتگنشتاین دوم. داوری اما مانند فردید نسبت خاصی با ابن عربی برقرار نکرده است و در نظام فکر داوری، توجه به آموزه‌های ابن عربی کمتر دیده می‌شود. داوری اردکانی گرچه کلیت تفکر استاد خود فردید را می‌پذیرد اما زبان او را برای تفکر و اندیشیدن نمی‌پسندند. فردید به داشتن زبانی تند و ستیزه جویانه شهره بود. در همین حال بسیاری، داوری اردکانی را بسیار متأثر از اندیشه‌های مارتین هایدگر فیلسوف برجسته آلمانی می‌دانند. داوری به مثابه دیگر شاگردان فردید، نقدی که «مارتین هایدگر» فیلسوف برجسته آلمانی از «عقلانیت ابزاری»، «علم جدید»، «تکنولوژی» داشته و تکیه او بر تفکر به جای فلسفه را در آثار خویش نشان داده است.

یکی از اصلی‌ترین مسئله‌های تفکر داوری، تذکر به وضع کنونی تفکر و فرهنگ در ایران معاصر است که خود را در مسئله سنت و تجدد نمودار می‌کند. مسئله سنت و تجدد، و نسبتی که با وضع کنونی فرهنگ و تفکر در ایران معاصر دارد، پرسش اصلی بسیاری از کتاب‌های داوری است. اکنون در وضعی بینابین قرار گرفته‌ایم. نه با سنت نسبت تام داریم و نه تجدد را به تمامه اخذ کرده‌ایم. برقراری نسبت میان سنت و تجدد نیاز به تفکر عمیق متفکران و تذکر به حقیقت تاریخ و هنر ما دارد.

## بخش اول؛ چیستی علم غربی و امکان علم دینی

### ۱. چیستی و هویت علم

دکتر داوری از دو گونه کلی علم نام می‌برد؛ علمی که ما را به تعادل و درک و خردمندی و تشخیص سود و زیان و صلاح و فساد چیزها و کارها توانا می‌سازد. این علم دارای شرف ذاتی است و شاید بهتر باشد آن را تفکر بخوانیم و البته آموختنی نیست. علم دیگر علم مفید و در عصر ما علم تکنولوژیک است. همه علوم عصر حاضر اعم از علوم انسانی و اجتماعی و طبیعی و مهندسی علم تکنولوژیک‌اند و به اعتباری عین تکنیک‌اند و اگر در جایی صورت نظریه صرف پیدا کنند اطلاق علم به آنها از روی مسامحه است.

علم در تقسیم اولیه به علم بسیط و علم مرکب منقسم می‌گردد. علم بسیط علمی است که عالم معلوم را می‌شناسد اما نمی‌داند که معلوم را می‌شناسد و علم مرکب علمی است که معلوم طوری که عالم می‌داند که به معلوم علم دارد. این تقسیم بندی در مقابل جهل بسیط و جهل مرکب قرار دارد. بعد از انقسام به این تقسیم است که علم مرکب، خود به دو قسم علم حضوری و علم حصولی تقسیم می‌گردد. «بدان ای برادر حقیقت، خداوند تو را با روحش موید کند، همانا علم مانند جهل برخی اوقات بسیط است و آن عبارت است از ادراک شیء همراه با غفلت از آن ادراک و غفلت از تصدیق به اینکه ادراک شده چیست. و گاهی اوقات علم، مرکب است و آن عبارت است از ادراک شیء همراه با شعور به این ادراک و اینکه مدرک، آن شیء مشخص است»<sup>۱</sup> (شیرازی، ۲۰۰۲: ۱۲۲ و ۱۲۳). علم حضوری بنا بر این دسته بندی، علمی است که به عین معلوم بی واسطه از آن جهت که عالم این امر را متذکر و به علم خود وقوف دارد و علم حصولی علمی است که به مفهوم

---

۱. اعلم یا انا الحقیقه ایدک الله بروح منه ان العلم کالجهل قد یکون بسیطاً و هو عبارة عن ادراک شیء مع الذهول عن ذلک الادراک و عن التصدیق بان المدرک ماذا و قد یکون مرکباً و هو عبارة عن ادراک شیء مع الشعور بهذا الادراک و بان المدرک هو ذلک الشیء.

معلوم از آن جهت که عالم به علم خود وقوف دارد. بنا بر این شرط علم بسیط آن است که عالم به علم خود علم نداشته باشد. از نظر ملاصدرا، علم فطری انسان به حق از قسم علم بسیط است. ما خداوند را می‌شناسیم و به آن علم داریم اما به این علم خود وقوف نداریم.

از نظر داوری نه فقط علم علم مرکب بلکه وجود بشر و گذران زندگی او بسته به ادراک بسیط است. «هنر و فلسفه و شاید بتوان گفت هیچ نوع معرفت و ادراکی، بدون زبان پدید نمی‌آید. اگر ادراک بسیط، ادراک به زبان نیامده است، این ادراک در حقیقت شرط هر ادراک است و بر سبیل مسامحه به آن نام ادراک داده شده است» (داوری اردکانی، ۱۳۹۰؛ ۱۵)<sup>۱</sup>. داوری به تبعیت از هایدگر، علم را زائد بر ذات آدمی نمی‌داند بلکه علم را نحوه وجود آن دانسته است و با هر نحو وجود، بینش و دانشی پدید می‌آید، چنان‌که، دانش در ادوار مختلف صورت‌های متفاوتی داشته است<sup>۲</sup> (همان، ۳۰).

۱. ما در زبان امری جزئی را با امر کلی پیوند می‌دهیم. ما همیشه وضعیتی خاص را می‌نامیم ولی همیشه زبان به ورای آن وضعیت خاص می‌رود و ما می‌توانیم آن کلمه و تعبیر را برای وضعیتی دیگر نیز به کار ببریم. «زبان وقتی هست که کسی سخن بگوید و دیگری آن را دریابد و وقتی کسی سخن می‌گوید، پیداست که درباره کسی یا چیزی می‌گوید و گرنه کلمات نامربوط بی‌معنی که راجع به چیزی نباشد کلام و سخن نیست. به بیان دیگر زبان همان تفکر است و تفکر همیشه متعلق دارد و به قول هوسرل علائم زبانی یک منظور ایدئالی دارد و یک منظور واقعی. معنی ایدئال التفات به واقعیت و امر انضمامی دارد که علامت دال بر آن است» (داوری اردکانی، ۱۳۷۳؛ ۲۰).

۲. از منظر ملاصدرا نیز علم نه امری سلبی مانند تجرد از ماده است و نه امری اضافی مانند نسبتی بین عالم و معلوم. بلکه امری وجودی است و با وجود مساوقت دارد و به همان اندازه که وجود دارای مراتب است، علم نیز دارای مراتب است (ملاصدرا، ۱۳۶۳؛ ۱۰۸).

## ۲. علم جدید و ویژگی‌های آن

دکتر داوری بر این باور است که اگرچه یونانیان معلم اروپا و بنیانگذاران تاریخ غربی هستند، اما ذوق علم و طلبی که در طی قرن‌های هفتم تا سوم قبل از میلاد در یونان پدید آمده بود کم‌کم فرونشست. درست است که تاریخ غرب تاریخ متافیزیک (مابعد الطبیعه) است و به تفکر افلاطون بازمی‌گردد اما اینکه می‌پندارند دانش جدید صورت کامل علم قرون وسطی و دوره یونانی است، درک اشتباه و ناصوابی است. چیزی که یونانیان را به طلب خوانده همان نیست که داعی مسلمین و متجددان بوده است. وای به هر حال همه را چیزی به طلب فراخوانده است. این اقبال به علم را در تاریخ چین و هند و مصر و روم و ایران نیز می‌توان یافت. در رنسانس<sup>۱</sup> که بنای عالم جدید گذاشته می‌شد، در تفکر آن عهد، حب علم و نیروی طلب خاصی پدید آمد. این طلب، طلب دانش صرف نبود، بلکه دانشی بود که با آن و در آن عالم باید مسخر بشر شود و زندگی و معاشش را بهبود دهد. ورود در عالم توسعه تکنیک و علم پژوهش موقوف به شرکت در این طلب است.<sup>۲</sup> رسم ارزش‌گذاری علوم نیز دوره‌های مختلف متفاوت بوده است. فی‌المثل رسم

---

۱. بدایت عصر جدید با آغاز رنسانس و خاتمه یافتن قرون وسطا شروع شد. در مقایسه با نگاه دکتر داوری، نگاه‌هایی دیگر نیز پیرامون رنسانس وجود دارد که نقطه نقل آن را در ویژگی‌های دیگری استوار می‌کنند. به عنوان مثال راسل رنسانس را تقابل دو جهان‌بینی دانسته است. او می‌نویسد: جهان‌بینی جدید، در تقابل با جهان‌بینی قرون وسطایی ایتالیا با نهضتی آغاز شد که آن را رنسانس می‌نامند (راسل، ۱۳۷۳؛ ۶۸۴). برخی نیز آن را تحولی در علم و هنر و صنعت دانسته و گفته‌اند: در واقع رنسانس عبارت است از جریان‌ها و تحولات فرهنگی و عقلی‌ای که در قرون چهارم آغاز شد و در قرن پانزدهم و شانزدهم به اوج شگفتی رسید و علم و ادب و هنر را حیات و جانی تازه بخشید. در لغتنامه دهخدا ذیل عنوان رنسانس آمده است رنسانس به جنبشی گویند که برای احیای ادبیات و علوم و صنایع به وجود آمد. ایلخانی نیز می‌نویسد که این اصطلاح به معنای تولد دوباره یا نوزایی است. غرب به بهاری نیاز داشت که در آن اندیشه و هنر و ادبیات مانند طبیعت جان تازه بگیرد (ایلخانی، ۱۳۸۲؛ ۲۶۰ و ۲۶۱).

۲. دکتر داوری برای آن‌که از سخنانش برداشت اشتباه نگردد و سبب نشود که عده‌ای تصور کنند که جهد و کوشش و رغبت بی‌اثر است و باید دست روی دست گذاشت تا شوق طلب و حب علم از جایی برسد و

ارزش‌گذاری علوم در زمان ما را نه قرون وسطاییان داشته‌اند، نه این رسم در دوره اسلامی اعتبار داشته و نه یونانیان به آن معتقد بوده‌اند. البته همیشه علم دنیا بیش‌تر مورد اعتنا بوده است و عده بیش‌تری در طلب تحصیل آن برمی‌آمده‌اند. اما صورت علم دنیا هم ثابت نیست. اگر در دورانی<sup>۱</sup> مهم‌ترین علم دنیا علم فقه بوده است، در عالم غرب، مهم‌ترین علم فیزیک ریاضی است. علم جدید در عالم خاص و صورت ریاضی ظاهر شده است. داوری در شرح این عبارت به جمله آرون گورویچ<sup>۲</sup> استناد می‌کند: «ریاضی کردن [جهان و موجودات] ضرورتاً به معنای پرده برداشتن از حقیقت موجودی نیست که تاکنون از چشم ما پنهان مانده بود، بلکه به عکس، معنی آن توفیق در ساختن عالمی است که باید بنا شود ... عالمی که از این راه بدست می‌آید، محصول دستور کار و روش خاصی است و منسوجی است از مفاهیم که نباید آن را جای واقعیت گرفت ...»<sup>۳</sup>. گالیله و دکارت گفته‌اند که علم باید صورت ریاضی داشته باشد و با چنین علمی است که می‌توان در عالم تصرف کرد.

علم در نظر دکتر داوری اردکانی ماهیتی دیگرگون در جهان سنتی و مدرن دارد<sup>۴</sup> و جایگاه، مقام، موقع، روش، غایت و مبادی و اصول آن یکسره با آن چه پیش از آن بوده

---

چرخ دانش را به گردش درآورد، بیان می‌کند که «اولاً این سخنان در ستایش از علم و بالا بردن ریشه آن تا آسمان است، ثانیاً خطاب آن به اهل نظر است و باآخره ثالثاً مساوی است که طرح شده است و اگر مخالفان و مدعیان در طرح و بحث آن حرفی دارند بزنند که این خود نشانه جان گرفتن علم و تحقیق است» (داوری اردکانی، ۱۳۹۰: ۳۵).

۱. یا به تعبیر دکتر داوری در عالمی

## 2. Aron Gurwitsch

۳. ر.ک: آرون گورویچ، پدیدارشناسی و فلسفه علم، ترجمه حسین معصومی همدانی، نشریه فرهنگ، ویژه پدیدارشناسی (۱)، ص ۸۹

۴. «ارسطو می‌گفت اشرف علوم الهیات است، زیرا در آموختن الهیات هیچ سودی منظور نیست... اما فرانسویس بیکن می‌گوید دنبال علمی بروید که سود دارد و علمی را که سود ندارد باید رها کرد» (داوری اردکانی، ۱۳۸۷: ۱۹۳).

است متفاوت می‌باشد. حتی علم زمان پست مدرن نیز با علم قرن هجدهم یکی نیست. علم قدیم، علم پیشرفت نبوده است حال آنکه علم جدید عین بسط و پیشرفت و توسعه است و در اینجا پیشرفت را باید به دو معنا تلقی کرد، یکی علمی که دائماً پیشرفت می‌کند و بسط می‌یابد و دیگری علمی که به پیشرفت در زمینه‌های گوناگون مدد می‌رساند. این حکم هر چند در علوم انسانی ظاهرتر و آشکارتر به نظر می‌آید از این حیث و به همان میزان در علوم دقیقه نیز مجری است. علم سنتی در نظم طولی عالم قدیم، بر صدر بود ولی دایره مدار امور و حیات مردمان نبود حال آنکه در نظام دایره‌وار مدرن، علم در مرکز و مدار و کانون همه چیز واقع شده و همگان تمام شئون زندگی خویش را در نسبت با علم می‌سنجند. علم سنتی در کوشش برای نیل به مطابقت با واقع بود، در صورتی که علم جدید غایت خود را تصرف و تسخیر و استیلای بر عالم و آدم قرار داده است. اساساً صورت‌های سوپژکتیو بشری را بر طبیعت اعمال می‌دارد و حقیقت آن کارکرد و کاربرد است و این حکم شامل علوم انسانی و حتی ریاضیات و منطق نیز می‌شود (عرب‌زاده: ۱۳۹۱؛ ۱۱ و ۱۲). هدف علم اسلامی، بسط وجودی انسان و تقرب به خداوند و پرستش ذات اقدس الهی است. اما در مقابل، علم در تفکر غربی اساساً امری تکنولوژیک است. نیوتن به عنوان پدر علم جدید، تعریفی از علم ارائه می‌دهد که برای فهم ماهیت علم غربی بسیار مناسب است.

در زمان جدید ماهیت علم تغییر کرده است. علم جدید علم تکنولوژیک است و آن را با ملاک و میزان «اخلاق» و «فضیلت» نمی‌توان و نباید سنجید.<sup>۱</sup> در علم و مدرسه جدید هم البته مراتب هست؛ اما این مراتب بر حسب کارکرد و کاربرد تعیین می‌شود. داوری قائل است که حتی در واژه یونیورسیتی (University) چیزی از دانش و علم پیدا نیست.

۱. از علم جدید که علم به پدیدارهاست نمی‌توان اصول عمل اخلاقی را استنباط کرد. تفکر عقلی جدید که وابسته به روش تجربی و استنتاجی است، نفوذی در قلمرو اخلاق ندارد و قاعده اخلاقی به عالم دیگری غیر از عالم علم متعلق است.

اگر در مدرسه «لوکائون» ارسطو یا «آکادمی» افلاطون علم را غایت می‌دانستند، اکنون علم و جامعه به هم پیوسته و با هم ملازمت پیدا کرده‌اند. علم در نظام جامعه جدید شأن و صورتی دیگر پیدا کرده و در همه جا و همه کار دخیل شده است (داوری اردکانی، ۱۳۹۵). لکن این وحدت علم و عمل در دوره جدید و پیدایش علم تکنولوژیک عین انفکاک و جدایی نظر و عمل است، زیرا لازمه این وحدت آن است که علم صرفاً علم کمی و عمل نیز ناظر به تصرف در واقعیت به قصد رفع نیازمندی‌های مادی باشد.

### ۳. علم دینی

#### ۳-۱. نسبت علم و دین

بحث در باب «علم و دین» از آغاز پیدایش علم جدید مطرح بوده است و اخیراً با تحولی که در تفکر و در وجود بشر پدید آمده است، اهمیت بیش‌تری یافته. در رنسانس که علاوه بر انقلاب در علم، علم مقام و اهمیت دیگری پیدا می‌کرد، طبیعی بود که برخوردهای شدید میان اهل علم و مراکز و مراجع دینی پدید آید. اما به تدریج که مقام جدید علم محرز شد، برخوردها کاهش یافت تا آنجا که اکنون دیگر کلیسا دانشمندان را محکوم نمی‌کند.

نکته مهم در اندیشه دکتر داوری اردکانی آن است که او نسبت میان علم و دین را در حقیقت یک نسبت تاریخی می‌داند. «گاهی اوقات به صرف اینکه فی‌المثل یک دانشمند از وجود خدا سخن بگوید، می‌گویند که او علم و دین را با هم جمع کرده است و اگر او وجود الهی را منکر شود، ادعا می‌کنند که علم مخالف دین است. بی‌تردید انکار خدا کفر است، اما از خدا سخن گفتن و اثبات وجود خدا کردن تمام دین نیست» (داوری اردکانی، ۱۳۸۹؛ ۱۰۵).



تأمل در تاریخ نسبت میان علم و دین، ما را متوجه این امر می‌کند که اولاً هیچ تعارض میان قوانین علمی و قواعد دینی پیش نیامده است. این عدم اختلاف و کشمکش از آن جهت بوده است که در علوم - به‌عنوان مثال در فیزیک و ریاضی - چیزی اثبات نمی‌شود که به قلمرو دین تعلق داشته باشد و دین نیز در مسائل فیزیک وارد نمی‌شود. ثانیاً اگر میان علم و دین در اجزای قواعد و احکام تخالف و تضاد یا موافقت و مطابقت می‌بود، می‌بایست دانشمندان همه منکر و مخالف دین یا دین‌دار باشند و حال آن‌که در میان آن‌ها هم افراد معتقد به دین می‌توان یافت و هم افراد منکر و بی‌اعتقاد به آن. بنابراین ظاهر علم نه با شریعت ملازمت دارد و نه با آن مخالف است. «معمولاً کسانی که دین را با ملاک علم می‌سنجند و زبان دین را با زبان علم یکی می‌انگارند، تحت تأثیر و نفوذ مذهب اصالت علم قرار دارند و حتی پذیرفته‌اند که تکلیف همه چیز را علم باید معین کند. افرادی هم هستند که علایق دینی دارند و به «وحدت حقیقت» دین و علم قائلند و می‌خواهند میان این دو هم‌سخنی پدید آید و یکی دیگری را کامل کند. در مقابل اینان لااقل دو رأی و نظر افراطی وجود دارد؛ یکی آن‌که علم با دین ناسازگار و مخالف است، و دیگر آنکه علم و دین هر کدام عالم و زبان خاص خود را دارند و هم‌سخنی و هم‌زبانی میان آن دو ممکن نیست» (داوری اردکانی، ۱۳۸۹؛ ۱۰۸).

از منظر دکتر داوری اردکانی برای رسیدن به علم غربی، ناچار باید دین با موازین تجدد و رسوم عقلی عصر حاضر تفسیر شود. «دینی که به فهم و علم تحویل می‌شود و از مأوای آرامش و ثبات دل به ترددگاه و منزل عقل سفر می‌کند، دیگر دین نیست و کار دین از آن برنمی‌آید و مردمان را به کارهای خطیر برنمی‌انگیزد» (داوری اردکانی، ۱۳۸۹؛ ۸۰ و ۸۱). نتیجه که هر کس می‌خواهد پیشرفت کند باید از طریق اصلاح دین وارد شود و فارغ از اینکه با اصلاح دین، دیگر نمی‌توان اسم آن را دین گذاشت، اساساً دم زدن از این اصلاح عین تقلید از اروپاست و خطر این تقلید آنجاست که صرفاً ظاهری از چگونگی پیشرفت غرب حاصل می‌شود. اینکه اروپا صرفاً با تفسیر تازه از مسیحیت و اصلاح دین

توانست پیشرفت کند و ما نیز چنین کنیم، غفلت از امر مهم‌تری است و آن این‌که اروپا صرفاً با تفسیر تازه از مسیحیت راه به عالم تکنولوژی پیدا نکرده بلکه تلقی تازه‌ای از دنیا و دین پیدا کرده است. در این تلقی اساساً دوره جدید غیردینی پنداشته شده است و تجدد در جای آن نشسته و تشبه به آن پیدا کرده است و دین دیگر جایگاهی ندارد. دین در عالم متجدد همان چیزی نیست که در اصل بوده بلکه در تجدد دین تفسیر شده و تبدیل به یک امر وجدانی شده است.

### ۲-۳. امکان علم دینی

از منظر دکتر داوری اردکانی تا قومی احساس نیاز به علم نکند به طلب علم بر نمی‌خیزد، حال آنکه طلب در اصل آغاز علم است. طلب در اشخاص متعدد و کسانی در میان یک قوم ظاهر می‌شود، اما این طلب در یک قوم و هیچ قومی ثابت نیست. طلب، زمانی زنده است و شاید مدت‌ها متوقف شود. زیرا بشر دو نحو ظهور دارد: یکی ظهور حقیقی که علم و فرهنگ و فلسفه و سیاست و تکنیک فرع آن است و دیگری ظهور مجازی که هنگام ساختن و پرداختن و برخوردن و فایده بردن و گذران عادی است. طلب در پی ظهور حقیقی آدمی پدید می‌آید و ابتدا شدید است و بتدریج که دانش و فرهنگ تحقق می‌یابد، از طلب نیز کاسته می‌شود تا به حداقل آن برسد و دوباره تجدید شود و چه بسا که قرن‌ها و هزاران سال به طول انجامد و جان تازه نگیرد. در نسانس هم صورت دیگری از بینش و طلب زنده شد و در آنجا درخت تکنیک و دانش روید که بسیار تناور شد و بر همه سایه افکند و همه را به خود متوجه و محتاج ساخت؛ «در نسانس که بنای عالم جدید گذاشته می‌شد و در تفکر آن عهد، حب علم و نیروی طلب خاصی پدید آمد. این طلب، طلب دانش صرف نبود، بلکه دانشی بود که با آن و در آن عالم می‌بایست مسخر بشر بشود و زندگی و معاشش را بهبود دهد... در آغاز هر علمی طلب و حب دانش لازم است» (داوری اردکانی، ۱۳۹۰؛ ۳۵).

در اندیشه دکتر داوری این مطلب جای تأمل دارد که وقتی از علم دینی سخن می‌گوییم مرادمان کدام علم است. «هرکس از تاریخ علم اطلاعی داشته باشد، به این مطلب پی می‌برد که نحوی علم دینی وجود داشته و وجود دارد. پس چرا از امکان پدیدآوردن - و نه پدید آمدن - علم دینی پرسیده‌اند؟ در این پرسش نظر به هر علمی و هر نحوی از علم نیست. شاید روح پرسش این باشد که آیا می‌توان علمی پدید آورد که تمام اوصاف علم تکنولوژیک را داشته باشد و در عین حال بتوان صفت دینی به آن نسبت داد؟» (داوری اردکانی، ۱۳۸۹؛ ۲۱۳).

ماحصل نگاه دکتر داوری اردکانی پیرامون علم دینی و امکان آن را چنین می‌توان بیان کرد که دو معنی از تعبیر علم دینی فهم می‌شود؛ اول علمی است که که مربوط است به مسائل و مباحث دین و دیگر علمی است که در ظاهر از دین جداست و گرچه ضرورتاً به دین تعلق ندارد، اما از آن جهت که به عالم دین تعلق دارد، صبغه و صفت دینی پیدا کرده است. مسلماً در تفکر دکتر داوری وقتی از امکان علم دینی سخنی به میان می‌آید مرادمان همین معنی دوم است. «علوم در هر عالمی که باشد نه فقط رنگ و بوی آن عالم را دارد بلکه حول محور آن عالم می‌گردد و به مصالح آن عالم خدمت می‌کند. در عالم غیردینی علم نیز غیردینی می‌شود اما اگر عالم غیردینی به عالم دینی متحول و مبدل شود یعنی عالم غیردینی برود و عالم دیگری بیاید که بر مبادی دینی استوار است، علم هم در سایه دین قرار می‌گیرد و به یک معنی دینی می‌شود. علم را با دستکاری نمی‌توان دینی کرد. علم در عالم جدید گرچه منشأ دینی و فلسفی دارد یک امر غیردینی است، ولی در شرایطی ممکن است از عالم غیردینی جدا شود و جزئی از عالم دینی باشد. در این صورت البته دیگر علمی نیست که محور و دایرمدار همه امور باشد» (داوری اردکانی، ۱۳۹۰؛ ۲۵۹). بنابراین اگر چیزی باید درهم ریزد و دگرگون شود، نظام حاکم بر عالم کنونی است و نه علم و تکنیک به معنایی که معمولاً آن را می‌فهمند.

## بخش دوم؛ عالم غرب و ایجاد عالم اسلامی

از منظر دکتر داوری اردکانی تمدن قائم به تفکر است و هر جا که تفکر نیست، از قرار و ثبات و نظام هم کمتر نشانی می‌توان یافت. زیرا اگر مردمی از تفکر دور باشند و با اهتمام خود نتوانند به آن برسند، چاره‌ای جز این ندارند که با پریشانی بسازند و شاید در عین پریشانی نابود شوند، چنانکه بسیاری از اقوام در تاریخ، عمر خرد و خردمندیشان به سرآمده و از گردش تاریخ بیرون افتاده‌اند. از دیدگاه دکتر داوری اردکانی تفکر معمولاً در زبان ظاهر می‌شود و زبان، زبان هم‌زمانی و مراوده و انس و آشنایی است. به عبارت دیگر، زبان قرارگاه و مسکن آدمی است و سلامت زبان از یکسو سلامت تفکر و از سوی دیگر مظهر نظم و تعادل است. «زبان و فکر از نسبت‌ها و روابط ما و از کار و بار و زندگی ما جدا نیست و به این جهت نمی‌توان همت به اصلاح یکی بی‌توجه به مابقی گماشت. اصلاً قضیه تباین و بینونت مطرح نیست؛ تفکر بنیاد است اما بنیادی انیست که ابتدا پدید آید و مستقر شود و سپس چیزهای دیگر را پدید آورد. تفکر مثل آب در تن گیاه، در عالم و در روابط مردمان ساری است ... آبی که جزء گیاه است نمی‌تواند از آن جدا شود، زیرا در صورت جدا شدن آب از گیاه، دیگر گیاهی نمی‌ماند. تمدن هم اگر از تفکر بی‌بهره شود از هم می‌پاشد» (داوری اردکانی، ۱۳۸۹؛ ۲ و ۳).

در اندیشه دکتر داوری اردکانی وقتی تمدن تازه‌ای می‌آید که جای تمدن گذشته را بگیرد، سخن از تأثیرات گفتن، اگر مبتنی بر علم کلی نسبت به تمدن نباشد، مشغولیت و اتلاف وقت است. شاید در برخوردهایی که میان تمدن‌های قدیم به وجود آمده است، یک تمدن تأثیرات بسیار جزئی و سطحی در تمدن دیگر گذاشته باشد، اما برخورد تمدن جدید با تمدن‌های قدیم- و به عبارت صحیح‌تر در اندیشه دکتر داوری با بازمانده عادات و آداب قدیمی تمدن‌ها- با برخورد فی‌مابین تمدن‌های قدیم تفاوت دارد. تمدن جدید چنان است که باید به همه تمدن‌ها صورت بدهد و این تمدن در عصر حاضر از تکنولوژی منفک

نیست. توجه به این امر لازم است که تحولاتی که در عالم و تمدن جدید رخ داده در تکنولوژی و تأسیسات اجتماعی ظاهر می‌شود، مظاهر امر واحدی هستند که تمدن غربی است. این تحول بسط اصل تمدن است در همه شئون آن است. همچنین تمدن مرکب از اجزای پراکنده‌ای نیست که بتوان بعضی را اختیار کرد و بعضی دیگر را وا گذاشت و اگر قومی بخواهد برمبنای این تصویر نادرست به اقتباس تمدنی بپردازد و توجه به مبانی فکری آن تمدن نکند، دچار سرگردانی و بی‌سروسامانی می‌شود و از راه بازمی‌مانند.

### ۱. عالم و تمدن غرب

شاید بهتر باشد برای شروع بحث، از زاویه دید دکتر داوری به غرب متجدد چنین بگوییم که تجدد، تاریخی است که در اروپای بعد از رنسانس<sup>۱</sup> قوام یافته و از قرن هجدهم<sup>۲</sup> متحقق شده است. تاریخ تجدد، تاریخ عقل دکارتی است ... دکتر داوری اردکانی درباره عقل جدید که زاده مدرنیته است این‌گونه سخن می‌گوید: «دوره چهارصد ساله اخیر تاریخ غرب، عصر علم تحصلی است. در واقع مدرنیته عقل جدید بر اساس و مدار زندگی قرار گرفته و در همه امور بشر دخالت می‌کند. در دنیای جدید، وحی و عقل کلی مورد غفلت قرار گرفته و هیچ و پوچ تلقی شده است» (داوری اردکانی: ۱۳۷۹؛ ۲۹).

عقل با صورتی از «عقل عملی» و سیاسی به قدرت رسید و چون این عقل مناسبات با نفس و نفسانیت و غرور داشته است، در خدمت قدرتمندان و استیلاجویان در آمده است. عقل سیاسی مستقل نیست بلکه در هر جا و هر وقت که ظاهر شود از عقل دیگری مدد می‌گیرد و مقلد عقل کلی می‌شود. از آنجا که در غرب عقل سیاسی متکی بر وحی نبود،

---

۱. Renaissance

۲. به اعتباری از پانصد یا دوهزار و پانصد سال پیش تا کنون

پشتوانه این عقل و مبنای آن در غرب فلسفه<sup>۱</sup> بوده است. «بطور کلی فلسفه‌ها- در صورت جدی و منظم و عمیق- جان و باطن و حقیقت مدنیت جدید و منشاء تحول در نظامات سیاسی و اجتماعی است و بالأخره اساس این معاملات و نظام‌ها را تحکیم می‌کند؛ و تا وقتی که این اساس مورد چون و چرای جدی قرار نگرفته است به نظم امور هر روزی و عقل معاش مردمان مدد می‌رساند» (داوری اردکانی، ۱۳۸۷؛ ۱۳۲). همچنین «عقل نظری» که در آغاز تاریخ جدید غربی ظاهر شد، عقل متصرف در موجودات بود. بر این اساس باطن عقل جدید و متجدد، تکنیک جدید است و شاید بتوان این عقل را «عقل تکنیک» نامید؛ به این معنا که عقل جدید به صورت تکنیک درآمد و چیزی از آن غیر از تکنیک نمانده است. به عبارت دیگر غرب در سیر خود به تدریج از عقل سیاسی هم دور شده است و این شاهدی بر آن است که غرب به پایان راه خود رسیده است.

ظهور عقل غربی ملازمت با غلبه بشریت و نفسانیت دارد و حتی در خدمت نفسانیت است. این نفسانیت در مقابل عقل غربی نیست، بلکه با آن جمع شده و به صورت جامعی که به اعتبار نفسانیت معقول و به اعتبار دیگر «عقل نفسانی» است، تحقق یافته است. در مورد تاریخ غربی نباید تصور کرد که مثلاً غلبه نفسانیت بوده است که عقل را تباہ کرده است؛<sup>۲</sup> بلکه عقل جدید غربی مناسبت با نفسانیت دارد و با اینکه واجد صفت نظم و نظم‌بخشی بوده است، این نظم و عقل جدید عین نفسانیت و بشریت است.

۱. «آغاز فلسفه و تجدید آن، تعرض به حقیقت وجود و ظهور نحوی حقیقت و از آنجا بنا کردن عهد جدید یا استوار ساختن عهد قدیم بوده است و پیداست که بنای عهد تازه به معنی گشایش و پیدایش عالم و آدم جدید است» (داوری اردکانی، ۱۳۸۷؛ ۱۳۲).

۲. این عقل نه عقل فلسفه ارسطو است و نه به معنی عقل افلوطینی است. حتی آن را با صرف پژوهش در آثار دکارت و نیوتن و کانت نمی‌توان دریافت؛ هرچند که در آثار این فلاسفه ظهور کرده و قوام فلسفه‌های جدید هم به آن است.

۱-۱. چپستی و چگونگی پیدایش عالم غرب

دکتر داوری اردکانی علم را ماحصل طلب مردمان هر دوره می‌داند و صورت آن در هر دوره می‌تواند متفاوت باشد. از این عبارت مرادی بیش‌تر را در نسبت با غرب می‌توان دست یافت. توجه و مذاقه در سیر پیدایش علم پس از رنسانس در نگاه دکتر داوری اردکانی حاکی از تحولی بنیادین در علم است. تحول علم در عالم مدرن نه تنها از حیث ماهیت بلکه در جایگاه آن نیز می‌باشد. منتهی مسئله اساسی مسبوق بودن این تحول به وقوع تحولی در وجود بشر است. اگر کسی و جامعه‌ای مدعی دگرگون ساختن علم و عالم است، می‌بایست خود دگرگون شده باشد. به بیان بهتر تغییر نسبت آدمی با علم در حقیقت فرع تغییر نسبت آدمی با وجود است. در رنسانس عهد قرون وسطی شکسته شد و بشر عهد دیگری را آغاز کرد. در این عهد کلیت و صورت کلی قرون وسطی پشت سر انداخته شد و دیانت دیگر دائر مدار علم و فرهنگ نبود. یعنی دین در عرض بسیاری چیزهای دیگر قرار گرفت و کم‌کم به صورت امر وجدانی ضامن اخلاقی تلقی شد که تاکنون هم این دین وجود دارد. مردم غرب در رنسانس در جایی گرد نیامدند و قرار نگذاشتند که دین را رها کنند و چیز دیگری به جای آن بگیرند. آن‌ها با تفکر عهد تازه‌ای را آغاز نمودند. علم و تکنیک مدرن و به‌طور کلی جامعه جدید حاصل آن عهد است نه آن‌که مردم غرب همه مشغول به حیات روزمره باشند و به هیچ چیز جز خور و خواب و شهوت نیندیشند. حتی وقتی گفته می‌شود علم جدید علم تکنیک است، مراد این نیست که کسانی مصلحت‌بینانه نشسته و فکر کرده‌اند که چگونه علمی بسازند که به آن‌ها در تسخیر عالم کمک کند. این علم از تفکر برآمده و چون بالذات علم تکنیک بوده است، عالم به ثورت کنونی درآمده است. و از این جهت است که غرب وقتی از آورده خود یاد می‌کند، نمی‌گوید که من فیزیک مدرن را یافته و به دیگران آموخته‌ام، بلکه مدعی است که آزادی را کشف کرده و به دنیا بخشیده است.

غرب مجموع سیاست و فلسفه و علم و تکنیک موجود در منطقه‌ای که غرب خوانده می‌شود نیست. اگر می‌گوییم چیزهایی که در عالم غرب تحقق یافته همه از غرب است و وجود علم و تکنیک و هنر و فلسفه و سیاست غربی را تصدیق کنیم، سخن بی‌وجه نگفته‌ایم. اینگونه نیست که چیزی در عالم پدید آمده باشد اما نسبت و تعلق به آن عالم نداشته باشد. ما برای اینکه غرب را بشناسیم چاره‌ای نداریم که به تحلیل فکر و سیاست و علم غربی بپردازیم. ما تا درکی از عالم غربی نداشته باشیم، از عهده این تحلیل بر نمی‌آییم. در اینجا ظاهر گرفتار دور شده‌ایم. داوری اردکانی، مدرنیته و تجدد را نحوه خاصی از نسبت بشر به عالم و آدم می‌داند که در علم، هنر و تکنولوژی (فناوری) تجلی پیدا کرده است. مدرنیته وضع زندگی در عالم جدید و ترتیبات و رسوم و ادب دنیای غرب را نشان می‌دهد. مدرن همین بشر غربی است و مدرنیته وضع و شیوه زندگی اوست. «مدرنیته نحوه خاص نسبت بشر با عالم و آدم و مبدا عالم و آدم است و این نحوه خاص نسبت در علم جدید و تکنولوژی ماشینی و با پوشیده شدن امر قدسی و قرار گرفتن در قلمرو زیباشناسی و در بعضی مظاهر دیگر ظهور پیدا کرده است» (داوری اردکانی: ۱۳۸۹: ۱۰۱) در واقع مدرنیته و تجدد چیزی جز تغییر نگاه به عالم نیست و در نتیجه مدرنیته یک مفهوم نیست بلکه یک تاریخ است که عالم گیر شده است.

با ظهور غرب‌زدگی بشر، صورت قدیم تاریخ نسخ می‌شود و بشر تازه‌ای به دنیا می‌آید. تفاوت این بشر جدید با بشر پیش از آن بسیار است. دعوی انال‌الحقی او را حتی نباید با دعوی فرعون یکی انگاشت. «این بشر دیگر بنده حق نیست. او حق را فراموش می‌کند تا خود جای حق را بگیرد و صاحب آسمان و زمین شود... بشر همواره نفس اماره داشته و مقهور آن می‌شده است؛ اما در دوره جدید نفس اماره واجب‌الاطاعه می‌شود. بشر تا دوره جدید متابعت از نفس اماره را اصل نمی‌دانست و اصول و قواعد زندگی او از نفس اماره نشأت نمی‌گرفت. بشر جدید موجودی که چون در خود نظر می‌کند، حقیقت خود را نفس اماره می‌یابد» (داوری اردکانی، ۱۳۸۷: ۷۳ و ۷۴).



## ۲. عالم اسلامی

### ۲-۱. ایجاد عالم اسلامی

روشن شد که آنچه از غرب به ما رسیده، صرف بعضی آراء و اقوال و اجزایی از علوم جدید نبوده است، بلکه به طور کلی صورتی ناقص و بی‌جان از تمدن غرب همراه با آراء و فنون و قواعد و آداب آمده و نحوی تحقّق خارجی پیدا کرده است. پرسش اساسی دکتر داوری اردکانی در این مقام مطرح می‌کند این است که «آیا می‌دانیم آن نظامات چیست و به چه نحو و چگونه تحقّق یافته است؟ اگر این را بدانیم، عقل دیگری در وجود ما آغاز به پیدایش کرده و متناسب با آن، روابط و معاملات و مناسبات هم مستعد تغییر شده است» (داوری اردکانی، ۱۳۸۷؛ ۱۰۲).

در طی صد سال اخیر که عقل و نظام غربی به صورت گسیخته و پریشان به ما رسیده، خرد اسلامی در حجاب قرار گرفته است و البته قبل از اینکه تجدد به این دیار برسد، اسلام و ایمان و خردی که فرع آن است تا اندازه‌ای غریب و ضعیف افتاده بود. اما تجدد که آمد به جای آن نشست. «تجدد درختی است که از زمین غرب برآمده و همه‌جا را فراگرفته است. ما سال‌ها در زیر یکی از شاخه‌های پژمرده و خشکیده این درخت به سر بردیم و هنوز هم این سایه خشکیده بالای سر ماست. در عین حال که ما به اسلام پناه برده‌ایم، سایه این شاخه هنوز از به کلی از سر ما کوتاه نشده است. در واقع نه ما آن را وا گذاشته‌ام نه او ما را رها کرده است» (داوری اردکانی، ۱۳۸۷؛ ۱۰۴). پرسش این‌جاست که با این شاخه خشکیده چه می‌توان کرد؟ دکتر داوری در نسبت با این مثل چنین پاسخ می‌دهد که آبیاری این درخت از چشمه دین و معنویت در عالم خیال و تمثیل متصور است اما هر درختی را نمی‌توان با چشمه دین پرورش داد. تنها راه‌کار این است که شاخه خشکیده را با تمام درخت از ریشه به در آورد.

از منظر دکتر داورى لازمهٔ ایجاد عالم اسلامى ایجاد انقلاب است. غرب دیگر نه فقط حلال تمام مسائل و مشکلات نیست؛ بلکه هر روز بر دردهایش افزوده می‌شود و به این جهت عصر انقلاب تازه‌ای شروع شده است اما در این میان باید توجه داشت که این انقلاب همچون انقلاب فرانسه و تمام انقلاب‌های بعد از آن و حتی انقلاب‌های ملی و ضد استعماری ممالک تحت استیلا که برای استقرار و تحکیم و تحقیق حقیقت غرب بوده است، نخواهد بود. بنابراین همانطور که عقل دیگری نیز وجود دارد که متفاوت از عقل غربی است و ریشه در ولایت دارد، انقلاب دیگری هم هست که غرب را متزلزل می‌کند و چون بسط یابد، آن را واژگون و سرنگون می‌سازد. با این انقلاب ممکن است بشر عهد گذشته و فراموش شده را تجدید کند و به اعتباری بنای عهد جدیدی گذاشته شود. این انقلاب دیگر تحقق فلسفه نخواهد بود و با آن افق دیگری گشوده خواهد شد که در آن بشر نه فقط جرئت می‌کند که در باب لوازم دورهٔ جدید و همچنین در باب تکنیک که طاغوت بزرگ عالم کنونی است، پرسش کند؛ بلکه شاید نیازی به این پرسش نداشته باشد. این انقلاب در حدود فلسفه و بر مبنای فلسفه‌های جدید نخواهد بود. اما با این حال، «ما نمی‌توانیم از فلسفه رو برگردانیم ... فلسفه [اگرچه] به آینده و انقلاب تعلق مستقیم ندارد؛ اما به پیدایش تذکری که لازمهٔ انقلاب است مدد می‌رساند» (داوری اردکانی، ۱۳۸۷؛ ۱۶۱).

## ۲-۲. انقلاب اسلامی

هر انقلابی آغازی دارد و با آن عالمی آغاز می‌شود و به عبارتی هر انقلابی تاریخی دارد. از منظر دکتر داورى اردکانی، مقصود از تاریخی بودن انقلاب این نیست که بر اثر تأثیر یا عوامل مختلف در زمان معین و قابل پیش‌بینی اتفاق می‌افتد. بلکه تاریخی بودن معانی دیگری نیز دارد؛ از جمله آن که عالم بر طبق اصل ترقی رو به کمال می‌رود و هر حادثه‌ای تعلق دارد به دوره و مرحله‌ای از تاریخ یا اینکه حوادث تاریخی مظاهر روان

مطلقاًند که در زمان ظهور می‌کند. انقلاب بر هم زنده اوضاع و تغییر سیر تاریخ است و اوضاعی را که در حکم پوسته و قشر متصلب تاریخ گذشته درآمده است، نفی و رفع می‌کند. به این معنا که با گشایش افق جدید و فرارسیدن وقت و آغاز عهد تازه، از قوت و تأثیر و منشأیت اثر چیزهایی که به متعلق به تاریخ گذشته است، کاسته می‌شود. انقلاب برای نفی مسلمات یک عهد و آوردن قواعد و احکام و مسلمات دیگر است. بر این اساس «اگر انقلاب، انقلاب حقیقی باشد عین آغاز عهد تازه یا تجدید عهد از یاد رفته و پوشیده شده است و اینکه گفته شد انقلاب تاریخی است مراد همین معنی بود. یعنی انقلاب امر اتفاقی نیست؛ آن را نتیجه مکانیکی حوادث سابق هم نمی‌توان دانست بلکه گشایش افق و زمان جدید در بحبوحه سرگردانی پایان یک عهد و در سیاهی غروب آن است»<sup>۱</sup> (داوری اردکانی، ۱۳۸۷؛ ۲۷).

در اندیشه دکتر داوری اردکانی رهبری انقلاب جایگاه بسیار مهمی دارد. از نظر او در انقلاب، رهبر همچون معلمی است که در پیشاپیش مردم راهگشای و راهنمای ایشان است. «او راه را می‌یابد و می‌گشاید و سختی‌های راه را تحمل و به دیگران درس تحمل می‌آموزد. راهی که هنوز گشوده نشده است مشکلات آن هم معلوم نیست. در یک انقلاب دینی رهبر حقیقی راه را می‌گشاید و با مشکل مواجه می‌شود و آن را به توفیق الهی و مدد مردم رفع می‌کند. رهبری یک انقلاب، رهبری مردم انقلابی است و بسته به اینکه استعداد

---

۱. «کسانی که این وقت را در نمی‌یابند بی‌وقت عمر می‌گذرانند و قول و فعلشان بی‌وقت است هرچند که مطابقت تام با آداب و رسوم جاری داشته باشد و از جهت اجتماعی آن را بیجا و بی‌موقع ندانند، درک نکردن انقلاب اعم از اینکه با آن موافقت یا مخالفت کنند آثار و نتیج سوء دارد و مایه ابتلائات بزرگ می‌شود و در ایام و اوقاتی که ایام الله یا اوقات انقلاب است کسانی که اهل خدا و مرد انقلاب نیستند غریب و بیگانه‌اند؛ آنها وقت خوش ندارند و شاید بتوان گفت که بدبختند زیرا، باید عمرشان صرف گذران معیشت باشد و نگران امر معاش باشند یا به کارهای بی‌خردانه بپردازند. انقلاب را کسی می‌شناسد و با آن خدمت می‌کند که وقت آغاز آن را دریافته باشد» (داوری اردکانی، ۱۳۸۷؛ ۲۷).

انقلاب در وجود مردم چه میزان باشد، امکانات رهبری هم مختلف می‌شود...» (داوری اردکانی، ۱۳۸۷؛ ۳۶).

از منظر دکتر داوری در آغاز انقلاب در وجود یک قوم ظاهر می‌شود و سپس در همه جا بسط پیدا می‌کند. همچنین در هر انقلابی مستضعفان در پیشاپیش قرار دارند و مستکبران می‌خواهند وضع ایشان و نظام ستم ثابت و برقرار بماند؛ و به این جهت انقلاب معمولاً برای بازگرداندن مستضعفان به مقام و مرتبه و شأن لایق یک انسان است. مردم ایران در زمانی انقلاب کردند که دچار غرب‌زدگی منفعل<sup>۱</sup> بودند و «اگر انقلاب اسلامی و تجدید عهد دینی به داد نمی‌رسید، در این غرب‌زدگی تباه می‌شدیم» (داوری اردکانی، ۱۳۸۷؛ ۲۵۹). انقلاب اسلامی اگرچه تزلزل‌جذی در ارکان غرب‌زدگی و روشنفکری در ایران پدید آورد، اما توجه به این امر لازم است که غرب‌زدگی به معنای مذکور با اسلام و انقلاب اسلامی جمع نمی‌شود و اسلام و نوع بشر در حقیقت خود به هیچ یک از ایدئولوژی‌های دوره جدید نیاز ندارند. اساساً جمع اسلام با هر ایدئولوژی، از هر جا که باشد، و تفسیر اسلام و انقلاب اسلامی با هر فلسفه و ایدئولوژی غیراسلامی به زیان اسلام و انقلاب اسلامی است و موجب پوشیده شدن حقیقت اسلام می‌شود. اساساً این انقلاب عکس‌عملی در مقابل غرب‌زدگی است، اما صرف عکس‌العمل هم نیست؛ «این انقلاب آغاز تزلزل بزرگی است که در نظام قدرت استعماری و استیلاطلبی غرب رخ می‌دهد و اثر آن از آنچه بعد از جنگ بین‌المللی دوم پیش آمد وسیع‌تر و عمیق‌تر خواهد بود، زیرا که انقلاب دینی و اسلامی است و با فطرت و حقیقت انسان ارتباط دارد و در طریق تحقق وعده الهی است؛ پس این انقلاب را با ملاک‌های غربی نباید سنجید» (داوری اردکانی، ۱۳۸۷؛ ۱۶۵).

۱. تقلید و دنباله‌روی و اطاعت کورکورانه از غرب (شوروی و چین هم شانی از غرب هستند).

### بخش سوم؛ جایگاه علم در عالم و تمدن اسلامی

در دیدگاه دکتر داوری اردکانی بشر در اتصال و ارتباطی که با حق پیدا می‌کند، صاحب عقل می‌شود؛ یعنی عقل پدید می‌آید و در پدید آمدن و ظاهر شدن و در رشد عقل است که تمدن و لوازم آن ایجاد می‌شود و عقل بشر در ارتباط و اتصال به حق رشد می‌یابد و بسط پیدا می‌کند. وقتی انقلابی صورت می‌گیرد، در آن عقل دیگری پدید می‌آید و حاکم و غالب می‌شود. اساساً بشر وجود مستقلی ندارد، بلکه نسبت با حق، در حقیقت او مأخوذ است و حتی باید گفت که او عین نسبت با حق است. لکن این نسبت ثابت نیست و بر یک حال نمی‌ماند و اگر بر یک حال می‌ماند، بشر تاریخ نداشت. ادوار تاریخ بشر با تغییر نسبت با حق و حقیقت متغیر می‌شود و در غیر این صورت علم و فرهنگ و مناسبات و معاملات میان آدمیان به وجود نمی‌آمد و تغییر نمی‌کرد. بنابراین علم و فرهنگ و معاملات و مناسبات با نسبتی که بشر با حق و حقیقت دارد، متناسب است. اگر بشر پشت به حق و حقیقت کند و از آن دور شود، زندگی پر از ملال و تلخکامی و نومیدی و بدسگالی و ... می‌شود و حداقل در زمینه بشری روابط و مناسباتی برقرار می‌شود که نفسانیت را تقویت می‌کند و مانعی ندارد که با این روابط بشر در زمینه‌هایی قوت و قدرت هم پیدا کند. «در عالم و جامعه‌ای که حق غایب است چه بسا علومی که به بشر قدرت و تسلط می‌دهد، جداً بسط پیدا کند. اما بسط این علوم را دلیل بر کمال انسان نمی‌توان دانست. در غرب علوم تحصّلی (Positive) جدید از قبیل فیزیک و زیست‌شناسی و اقتصاد و روان‌شناسی پدید آمده و به سرعت رشد کرده است. این علوم یکسره علم دنیا و قدرت و دنیوی است و با اینکه اهمیت دارد، برخلاف آنچه می‌پندارند، هیچ ربطی به کمال انسان ندارد. با این علوم صرفاً بنای نوعی معیشت گذاشته نشده، بلکه صورتی از قدرت و استیلا تحیکم یافته است» (داوری اردکانی، ۱۳۸۷؛ ۳۰۴).

عالم کنونی در صورت سیاست و اقتصاد و بروکراسی و به‌طور کلی در تکنولوژی و تکنیک جدید تحقق یافته است؛ در این عالم هر واقعه‌ای که اتفاق بیفتد در حدود تکنیک واقع می‌شود، یا این حدود را بر هم می‌زند. در اندیشه دکتر داوری تجدد دو وجه دارد. یک وجه آن تبدیل روح تمام زمان‌ها به روح زمان است؛ اما وجه دیگر آن را باید در مطلقیت و در قدرت مطلقه علم و تکنولوژی جدید دریافت. این دو وجه از هم جدا نبوده و با انحلال تمام صورت‌های تاریخ در روح زمان و در علم جدید و تکنولوژی تحقق پیدا می‌کند. این علم و تکنولوژی چیزی نیست که در هر شرایطی متحقق شود. به عبارت دیگر اگر روح تمام ادوار در روح زمان منحل نشده بود، بوجود نمی‌آمد. وقتی علم و تکنولوژی جدید مطلق انگاشته می‌شود و اگوست کنت<sup>۱</sup> علم تحصیلی را صورت تاریخ جدید می‌داند<sup>۲</sup>، هر چه واقع می‌شود در این صورت و تابع آن خواهد بود. در عالم غربی هیچ تحولی که خارج از حیطه قدرت و استیلای تکنیک باشد، صورت نمی‌گیرد.

### نتیجه‌گیری

مهمترین بحث در اندیشه دکتر داوری آن است پیش از ایجاد عالم اسلامی نمی‌توان به علم دینی دست یافت. به عبارت دیگر، پیش از آنکه مناسبات عالم در ساحت‌های مختلف بر اساس دین و برترین آن که اسلام است شکل گیرد، موجود بودن علم دینی ناممکن است. همچنان که علم غرب زمانی به وجود آمد که نسبت میان انسان با موجودات و هستی تغییر کرد، علم دینی نیز زمانی ایجاد می‌شود که این نسبت‌ها تغییر پیدا کرده باشد. از منظر دکتر داوری اردکانی هر عالم و تمدنی قائم بر تفکر است و تفکر ظهور نمی‌کند مگر آنکه با تذکر عمیق نسبت به گذشته، عهد خود را با تمدنی که دوران آن به سر می‌آید و با تفکر عادی بگسلیم. این تفکر جدید می‌تواند نسبت انسان و با عالم

1. Auguste Conte (1798-1857)

۲. البته کنت از صورت و ماده تاریخ سخن نمی‌گوید، اما حاصل سخن او را می‌توان به این نحو تعبیر کرد.

کنونی را تغییر دهد. زمانی که این نسبت تغییر کرد، علم و تمدن نیز تغییر می‌کند. این عالم با تفکر و طلب پدید می‌آید. عالم آینده بافت دیگری دارد و چیزهایی که اکنون وجود دارد ممکن است مادهٔ آینده باشد. حتی اگر باید که تکنیک و علم تکنولوژیک مادهٔ تمدن آینده باشد، این امر مسبوق به ادراک ماهیت غرب و ظهور و تحقق حقیقت اسلام است و حقیقت انقلاب به تدریج ظاهر می‌شود. ایجاد این خرد، امری تدریجی است. بنابراین برای رسیدن به عالم دینی و تمدن اسلامی، تا زمانی که غرب آغاز به فرو ریختن از باطن نکند، ما نه فقط از تکنولوژی و علم اعراض نمی‌کنیم؛ بلکه جداً علم جدید را فرا می‌گیریم. «من نمی‌گویم فیزیک نخوانیم، بلکه می‌گویم فیزیک نه اشرف علوم است و نه نمونهٔ علم و از این می‌ترسم معارف دینی را هم بر طبق نمونهٔ فیزیک بسنجند و با میزان روش علمی در باب آن حکم کنند. اگر فیزیک و علوم جدید به‌طور کلی، در جای خود قرار نگیرند و نمونهٔ علم تلقی شوند، و اشرف علوم، علم دنیا و علم تصرف در دنیا باشد، علم، عالم دین نخواهد بود. جدایی سیاست از دیانت هم با این تلقی از علوم جدید مناسب است» (داوری اردکانی، ۱۳۸۷؛ ۳۰۳). نکتهٔ آنجاست که این عدم اعراض، به معنای متابعت نیست؛ بلکه این عدم اعراض همراه است با اینکه علم را وسیلهٔ استیلا نمی‌دانیم و آن را وسیلهٔ استیلا قرار نمی‌دهیم، چه رسد که به عبودیت علمی درآییم که با استیلا و استکبار ملازم دارد.

از دیدگاه دکتر داوری اردکانی در عالم تجدد زمینه و مادهٔ تحقق عدل اسلام فراهم شده است.<sup>۱</sup> با گشایش افق عالم تازه‌ای است و بسط تدریجی آن مسائلی که قبلاً (در

۱. این بدان معنا نیست که عالم غرب و غرب‌زدگی عالم کنونی سر جای خود بماند و اسلام زائد بر آن شود. از منظر دکتر داوری اردکانی این یک تمنای محال است. با بسط انقلاب اسلامی هرچه در عالم کنونی اعم از علم حقوق و سیاست و تکنولوژی وجود دارد، مادهٔ مستعد قبول صورت اسلام شود؛ نه اینکه شرایط و اشیاء عالم کنونی ثابت و باقی بماند و اسلام به آن ضمیمه شود. و در این امر نوعی التقلط است و غلبه با عنصر غربی است.

عالم مدرن) مسئله بوده از میان می‌رود. انقلاب اسلامی با ادعای ارائه راه حل برای مسائل غرب و هموار کردن راه وصول به غرب به وجود نیامده است و نیامده است که چیزی بر علوم جدید بیفزاید. «ما انقلاب نکرده‌ایم که مثلاً بحران حل کنیم؛ بلکه در انقلاب ما مسائل غرب و موجودیت آن رفع می‌شود. ما انقلاب نکرده‌ایم که به مدد علوم انسانی و اجتماعی غرب و در موافقت با نظام تکنولوژی امروز چیزی بر آورده‌های عالم کنونی بیفزاییم» (داوری اردکانی، ۱۳۸۷؛ ۲۲۹).





## فهرست منابع

قرآن کریم.

۱. داوری اردکانی، رضا. (۱۳۵۷). وضع کنونی تفکر در ایران، تهران: انتشارات سروش.
۲. \_\_\_\_\_ . (۱۳۹۰). درباره علم، تهران: انتشارات هرمس.
۳. \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۹). فرهنگ، خرد و آزادی، تهران: نشر ساقی.
۴. \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۹). اوتوپی و عصر تجدد، تهران: نشر ساقی.
۵. \_\_\_\_\_ . (۱۳۹۰). هنر و حقیقت، تهران: انتشارات رستا.
۶. \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۹). ما و راه دشوار تجدد، تهران: انتشارات رستا.
۷. \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۷). انقلاب اسلامی و وضع کنونی عالم، تهران: انتشارات مهرنیوشا.
۸. \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۷). فارابی، مؤسس فلسفه اسلامی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۹. \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۳). شاعرانه در زمان عسرت، تهران: انتشارات گروس.
۱۰. \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۹). مقام فلسفه در تاریخ دوره اسلامی ایران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۱. \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۹). تمدن و تفکر غربی، تهران: نشر ساقی.
۱۲. آوینی، مرتضی. (۱۳۹۰). توسعه و مبانی تمدن غرب، تهران: نشر واحه.
۱۳. \_\_\_\_\_ . (۱۳۹۳). رستاخیز جان، تهران: نشر واحه.
۱۴. \_\_\_\_\_ . (۱۳۹۰). آغازی بر یک پایان، تهران: نشر واحه.
۱۵. \_\_\_\_\_ . (۱۳۹۰). آینه جادو، ج ۱، تهران: نشر واحه.

پژوهشگاه علوم انسانی  
رتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی